دکتور لعل زاد

لندن، ۲۱ مارچ ۲۶

سرطان استبداد و سرنوشت منطقه!

==============================

(رژیم آخوندی را با ایران تمدنی اشتباه نکنیم)!

🔴 در تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران، به‌سختی می‌توان رژیمی را یافت که به اندازه «رژیم آخوندی» سیاه، ویرانگر و خطرناک بوده باشد! اگر استبداد را به بیماری مزمن تشبیه کنیم، «رژیم آخوندی» نه یک مرض ساده، بلکه یکی از تهاجمی‌ترین انواع سرطان در پیکر تاریخ ایران است؛ نوعی سرطان سیاسی-ایدئولوژیک که نه‌تنها در درون یک کشور ریشه می‌دواند، بلکه میل سرایت به بیرون را نیز در ذات خود حمل می‌کند. این «سرطان ساری» با استفاده از منابع سرشار نفتی، دسترسی به آخرین فناوری‌های عصری (هستوی، موشکی و هوش مصنوعی) و تغذیه از جهل، تعصب و سرکوب، چنان رشد کرده که هم موجودیت ایران تاریخی را از درون فرسوده می‌سازد و زیر سوال می‌برد، بلکه ثبات منطقه را نیز به‌گونه جدی تهدید می‌کند.

🔴 سکوت یا انکار در برابر رشد و گسترش چنین غده‌ای، نه منطقی است و نه بیطرفانه؛ بلکه بخشی از تداوم بحران و حتی فاجعه است – چه رسد به پشتیبانی از آن. بنابرآن، اگر امروز به درمان بنیادی آن اندیشیده نشود، ممکن است به «سرطان مغزی» در سراسر منطقه بدل شود؛ بحرانی که مهار آن نهایت دشوار و هزینه‌های انسانی و تاریخی آن جبران‌ناپذیر خواهد بود. تاریخ نشان داده است که بیماری‌های عمیق، درمان‌های سطحی را برنمی‌تابند. رهایی از چنین وضعیتی، نیازمند شجاعت در تشخیص، آینده‌نگری، صداقت در مواجهه و اراده‌ای جمعی برای «ریشه‌کن‌سازی» آن است؛ زیرا آینده نه به سکوت در برابر چنین بحرانی، بلکه به اقدام آگاهانه در برابر آن تعلق دارد.

🔴 خطر آنجاست که برخی، با تکیه بر احساسات ضد امپریالیستی، هیجانات ضد صهیونیستی، انگیزه‌های مذهبی، توهمات تاریخی یا پیوندهای زبانی و فرهنگی، هرگونه اقدام یا مقابله با «رژیم آخوندی» را به‌گونه‌ای نادرست، «تجاوز به ایران تمدنی یا زبان و فرهنگ پارسی» تعبیر و تبلیغ می‌کنند؛ حال آن‌که میان «ایران به‌مثابه یک تمدن تاریخی» و «رژیم‌های سیاسی در دوره‌های مختلف آن» باید تفکیک روشن قائل شد. تضعیف یک «رژیم سیاسی سرکوبگر» – و حتی سقوط آن – هرگز به‌معنای نفی تاریخ، فرهنگ و دستاوردهای شکوهمند «ملت بزرگ ایران» نیست؛ بلکه در بسیاری

موارد، دفاع از همان میراث در برابر مصادره و تخریب آن است و می‌تواند زمینه‌ساز رستاخیز آگاهانه مردم ایران باشد.

🔴 اگر قرار است از «**افتخار تمدنی ایران**» سخن گفته شود، این افتخار را باید در نمونه‌های جستجو کرد که در حافظه بشریت به‌عنوان گام‌های در جهت «**آزادی، مدارا و کرامت انسانی**» ثبت شده‌اند: از احترام به باورهای گوناگون تا تلاش برای رهایی انسان‌ها از بندگی و تحقیر. این دستاوردها، برخاسته از لحظاتی در تاریخ‌اند که قدرت در خدمت انسان قرار گرفته – نه آن زمان‌های که در پوشش دین یا ایدیولوژی، به ابزار سلطه و انحصار بدل شده است. تمدن با آزادی معنا می‌یابد، نه با تحمیل.

🔴 در مقابل، تاریخ نشان می‌دهد که رژیم‌های بسیاری – حتی با سابقه و قدرت بیشتر – وجود داشته‌اند که جنگ، بردگی و سرکوب را گسترش داده‌اند؛ اما هیچگاه این اعمال، «افتخار تمدنی» به شمار نیامده اند. از این‌رو، نمی‌توان هر آنچه یک رژیم سرکوبگر انجام می‌دهد را به‌حساب «تمدن» یک ملت نوشت. افتخار تمدنی، محصول آفرینش ارزش‌های انسانی است، نه گسترش دیکتاتوری – حتی اگر دیکتاتوری خود را با شعارهای مقدس بیاراید.

🔴 تاریخ، صحنه آزمون قدرت‌هاست؛ برخی با گسترش حقوق و آزادی‌ها در آن درخشیده‌اند و برخی دیگر با تکرار الگوهای کهنه سلطه – چون جنگ، بردگی و انحصار قدرت – نه‌تنها بر رنج انسان‌ها افزوده‌اند، بلکه به نکوهش تاریخ سپرده شده‌اند. تکرار الگوهای کهنه، حتی با نام و شعارهای نو، نه افتخار می‌آفریند و نه مشروعیت؛ بلکه نشان می‌دهد که فاصله میان «عبرت تاریخی» و «انتخاب امروز» هنوز به درستی درک نشده است. اگر این پیوند آگاهانه برقرار نشود، چرخه بحران همچنان ادامه خواهد یافت. از این‌رو، تفکیک میان «سرزمین»، «تمدن تاریخی» و «رژیم حاکم»، نه‌تنها یک ضرورت تحلیلی، بلکه شرطی اساسی برای جلوگیری از تکرار خطاهای تاریخی و پاسداری از میراث واقعی ملت‌هاست.

🔴 «رژیم طالبی» نیز، به‌مثابه دوقلوی «رژیم آخوندی»، با سرنوشتی مشابه روبه‌روست: اگر در اثر فشارهای موثر و قاطع بیرونی تضعیف و مهار نشود – یا حداقل از منابع و کمک‌های خارجی محروم نگردد – نه‌تنها عمر آن درازتر خواهد شد، بلکه بحران و بی‌ثباتی را در منطقه نیز گسترش خواهد داد!

در جهانی که اکنون به یک «دهکده» بدل شده، دیگر هیچ بحرانی در مرزهای جغرافیایی یک کشور محصور نمی‌ماند. همان‌گونه که یک مرض ساری در دورترین نقطه می‌تواند در مدت کوتاهی جهانگیر شود یا یک اختلال کوچک در منابع انرژی می‌تواند اقتصاد جهانی را دچار تلاطم سازد، رشد و گسترش رژیم‌های استبدادی و گروههای افراطی نیز پیامدهای فراتر از مرزهای خود برجای می‌گذارد. در چنین نظمی، بی‌تفاوتی در برابر استبداد – به‌ویژه بنیادگرایی مذهبی و ایدیولوژیک – در یک کشور، نه یک انتخاب بی‌هزینه و داخلی، بلکه زمینه‌ساز بحرانی فراگیر و جهانی خواهد بود.

از این‌رو، گسترش رژیم‌های ایدئولوژیک و سرکوبگر – چون «رژیم‌های آخوندی و طالبی» – نمی‌تواند صرفاً یک مسئله داخلی تلقی شوند؛ بلکه تهدیدی برای امنیت، ثبات و آینده یک منطقه و حتی جهان است. اگر چنین روندهای مهار نشوند، همان‌گونه که بیماری‌های واگیردار به سرعت همه‌گیر می‌شوند، این الگوهای استبدادی نیز می‌توانند مرزها را درنوردند و جغرافیایی گسترده را به «جهنم دنیوی» بدل سازند. در چنین شرایطی، مسئولیت آگاهی، تشخیص و اقدام، دیگر محدود به یک ملت یا یک کشور نیست، بلکه به یک ضرورت مشترک انسانی و هماهنگی جهانی تبدیل می‌شود. بر همین بنیاد شاید بتوان در برخی موارد، در فهم و تفسیر مفاهیمی چون «تجاوز» و «مداخله» نیز با نگاهی مسئولانه و واقع‌بینانه تجدیدنظر کرد!

